

## دفاع از عصمت امام علی علیه السلام در مواجهه با الزامات سیفالذین آمدی در کتاب أبکار الأفكار

\* علی نوری

\*\* محمدجواد عنایتی راد

\*\*\* سید حسین سید موسوی

### چکیده

در این مقاله با روش توصیفی - تحلیلی، و استفاده از منابع کتابخانه‌ای، مسئله نقد سیفالذین آمدی (۵۵۱ - ۶۳۱ ق) - متکلم برجسته اشعری - در نفی و رد عصمت امام علی علیه السلام بررسی شده است. در کتاب *أبکار الأفكار فی اصول الدین* هفت فعل و ترک فعل با عنوان «الزام» به امام علیه السلام نسبت داده و نتیجه گرفته‌اند که لازمه آن الزامات، فقدان عصمت است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد هر هفت الزام آمدی هیچ خدشه‌ای به عصمت امام علیه السلام وارد نمی‌کند. آمدی اهل جدل و مغالطه است، تسلطی به تاریخ و حدیث ندارد و از روایات ضعیف بهره برده، او در پژوهش بی‌طرف نیست و متعصبانه به دنبال اثبات پیش‌فرض‌های خود می‌باشد. اشکالاتی مانند پذیرش حکمیت، بیعت، همکاری با خلفا و برخورد با قاتل زبیر و ... دارای پاسخ و توجیه هستند و هیچ منافاتی با عصمت ندارند.

### واژگان کلیدی

حکمیت، أبکارالأفکار، عصمت، امام علی علیه السلام، الزام، سیفالذین آمدی.

\* دانشجوی دکتری مدرسی معارف اسلامی گرایش مبانی نظری اسلام دانشگاه فردوسی مشهد. nouri@gonbad.ac.ir

\*\* استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد. (نویسنده مسئول) enayati-m@um.ac.ir

\*\*\* دانشیار گروه معارف اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد. hmosavi@um.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۰/۲۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۹/۲۱

### طرح مسئله

شیعه، عصمت را شرط امامت دانسته و معتقد است امام، معصوم از هر گناه و خطایی می‌باشد، عده‌ای عصمت را لطف الهی و برخی نیز ملکه دانسته‌اند که صدور معصیت را مانع می‌شود (حلی، ۱۴۱۵ق: ۲۷۸؛ طوسی، ۱۴۰۵ ق: ۳۶۹). عالمان اهل سنت درباره عصمت، نظر متفاوتی با شیعه دارند، و اغلب عصمت را نپذیرفته و اشکالاتی وارد می‌کنند. سیف‌الدین آمدی (۵۵۱ - ۶۳۱ ق) از برجسته‌ترین متکلمان اشاعره، و حتی در نظر برخی بعد از او کسی در مقام و منزلت او نیامده است (شبلی‌نعمانی، ۱۳۸۶: ۱ / ۶۵). وی در کتاب *ابکارالافکار فی اصول الدین* به تفصیل به امامت و عصمت امام می‌پردازد. آمدی علاوه بر نپذیرفتن عصمت به دنبال رد ادله شیعه بوده و با ذکر دلیلی به نام الزام، انجام یا ترک فعل‌هایی را به ائمه علیهم‌السلام نسبت می‌دهد که لازمه آن، معصوم نبودن ائمه علیهم‌السلام می‌باشد (آمدی، ۱۴۲۳ ق: ۵ / ۲۳۴ - ۱۹۸). آمدی از همه بیشتر، در عصمت علی علیه‌السلام شبهه وارد کرده و هفت وجه ذکر می‌کند تا عصمت امام علیه‌السلام را نپذیرد. روش آمدی این‌گونه است که؛ ابتدا شبهاتی را وارد کرده، سپس از نگاه شیعه، پاسخی فرضی به آن می‌دهد و در انتها آن پاسخ فرضی را نقد، و مدعی خود را اثبات می‌کند، این نوشتار، مطابق شیوه آمدی، پیش خواهد رفت و در انتها به نقد برداشت ایشان پرداخته می‌شود و پاسخ شیعه آورده می‌شود.

### بیان مسئله

امامت و جانشینی بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اصلی‌ترین علت اختلاف مسلمانان است (اشعری، ۱۴۰۰ ق: ۲). در کنار اصل امامت، شرایط امام نیز، مورد مناقشه مذاهب اسلامی می‌باشد. از میان شرایط، عصمت بیشترین مناقشان را به خود اختصاص می‌دهد، البته اختلاف در شرط عصمت اختصاص به امام ندارد و درباره پیامبران نیز وجود دارد (آمدی، ۱۴۲۳ ق: ۴ / ۱۴۳؛ فخر رازی، ۱۴۰۹ ق: ۲۵ - ۱۴۴؛ عسکری، بی‌تا، ۸۰ - ۹). آمدی به تفصیل شرط عصمت امام را بحث می‌کند (آمدی، ۱۴۲۳ ق: ۵ / ۲۳۴ - ۱۹۸). نظرات آمدی موضوع پژوهش‌هایی بوده است (شافعی، ۱۴۱۸ ق: سرتاسر اثر) و در آثاری جزئی‌تر به نظراتش پرداخته‌اند (گرگین، ۱۳۸۹: ۴۶ - ۳۹؛ پورسید حق‌شناس، ۱۳۹۷: سرتاسر اثر؛ بیات، ۱۳۹۲: ۱۱۹ - ۳۵؛ شکیبا طرقی، ۱۳۹۶: ۲۴۶ - ۶۴). کتاب *الآمدی و آرائه الکلامیه* نوشته حسن شافعی به معرفی آراء کلامی آمدی پرداخته است و فصل ششم آن به امامت، اختصاص دارد و در ادامه به شروط امام و شرط عصمت می‌پردازد (شافعی، ۱۴۱۸ ق: ۵۱۱ - ۵۰۷). تاکنون نظرات آمدی درباره عصمت امام بررسی نشده است. سؤالاتی پیرامون این مسئله وجود دارد، ادله آمدی برای نپذیرفتن عصمت ائمه علیهم‌السلام چیست؟ لازمه چه فعل یا ترک فعل‌هایی را، معصوم نبودن امام علی علیه‌السلام می‌داند؟ دلیل گرایش آمدی به نپذیرفتن عصمت

امام چه بود؟ روش آمدی در رد عصمت ائمه علیهم السلام چیست؟ این نوشتار قصد دارد، تا به این پرسش‌ها پاسخ دهد. به همین منظور ابتدا الزامات آمدی درباره عصمت علی علیه السلام را استخراج نموده، سپس به بررسی و نقد آن پرداخته شود، برای نقد هم از روش‌های نقد سند، نقد متن و محتوا و کشف مغالطات بهره برده می‌شود. ترتیب بحث، این‌گونه پیش می‌رود: ۱. تقریر شبهه ۲. پاسخ فرضی شیعه ۳. نقد آمدی ۴. پاسخ شیعه.

### بررسی الزامات سیفالدين آمدی درباره عصمت علی علیه السلام

آمدی دو دلیل در رد عصمت می‌آورد؛ اجماع و الزام، دلیل الزام را این‌گونه تبیین می‌کند، اگر شیعیان قبول کنند که امامشان این کارها را انجام داده یا ترک کرده لازمه آن، نبودن عصمت می‌باشد. در ادامه به بررسی این موارد پرداخته می‌شود.

#### ۱. روابط مسالمت‌آمیز علی علیه السلام با خلفا

علی علیه السلام بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همکاری و روابطی با خلفا داشته است، آمدی در وجه اول از الزام اول، مصادیقی از روابط را می‌شمارد تا از آنها عدم عصمت را نتیجه بگیرد.

**الف) تقریر شبهه:** از نگاه شیعه، علی علیه السلام امام منصوص است، لذا وقتی منصب امامت غضب شد یا قدرت و توانایی بر نزاع و دفع غضب داشت یا نداشت، اگر قدرت داشت و اقدام نکرد ترک واجب کرده، و اگر توانایی نداشت، باید کوشش می‌کرد تا به دست آورد و انکار می‌کرد و اگر عذری داشت باید آن را اعلان می‌کرد، درحالی که هیچ انکار و عذری نقل نشده و حتی بالاتر از آن همکاری و همراهی‌هایی هم داشته‌اند. ۱. بیعت با خلفا ۲. مشورت دادن به آنان ۳. اقتدا به خلفا در نماز ۴. پذیرش هدایای آنان ۵. مباح دانستن آمیزش اسیران آنها ۶. تزویج دخترشان با عمر ۷. حضور در شورای شش نفره. از اینکه اقدامی برای رسیدن به خلافت نکردند، واجبی را ترک، و با انکار نکردن هم، بر خلاف فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم - که دستور انجام دادن کارها به اندازه توان داشته‌اند - دچار خطا شده و معصوم نمی‌باشد (آمدی، ۱۴۲۳ق: ۵ / ۱۹۹).

**ب) پاسخ فرضی شیعه:** نخست انکار نکردن حضرت را قبول ندارند؛ زیرا در روایات زیادی آمده همواره تظلم‌خواهی داشته و در سخنرانی‌ها و مکان‌های مختلف بر حسب موقعیت، حق خود را طلبیده‌اند، بعد از خلافت هم تصریح به غضب حقشان داشتند به‌گونه‌ای که مردم عادی و خواص به آن آگاهی داشتند. دوم اگر خلفا را انکار نکردند به دلیل نبودن شرایط آن، از جمله شرط تمکن بوده است؛ زیرا انکار امام، به منکر بزرگتری منجر می‌شد. ترس از خود و شیعیانش آشکار بود؛ زیرا با آن اتفاق و اجماع جمعیت انبوهی که در بیعت با غیر او شرکت داشتند و تهدید مخالفان، تمکنی برای انکار باقی نمی‌ماند (همان: ۲۰۶).

۱. بیعت یا از روی رضایت قلبی و تسلیم است یا تقیه‌ای، اولی ممنوع، پس از روی تقیه بود.
  ۲. دخالت در آراء و مشورت دادن خلفا برای ارشاد آنان بود که امری واجب است.
  ۳. در اقتدا به خلفا یا قصد جماعت داشت یا تظاهر می‌کرد، اولی ممنوع، پس از روی تقیه بود؛ زیرا ترک ظاهری اقتدا، دشمنی آشکار بود و حضرت قادر به دفع محذورات آن نبودند (همان).
  ۴. هدایا را می‌پذیرفتند چون حقشان بود و گرفتن حق نیز هیچ اشکالی ندارد. (همان: ۲۰۷)
  ۵. قبول ندارند که آمیزش اسیران را مباح می‌دانست، چون حنفیه را به همسری گرفت؛ زیرا بلاذری روایت کرده که امام علیه السلام قبل از اینکه او را به عقد درآورد آزادش کرد، و سپس به همسری درآورد و محمد را بدنیا آورد (همان: ۲۰۷).
  ۶. دلیل تزویج ام‌کلثوم با عمر، مراجعه، نزاع و تهدید بود و امام علیه السلام نسبت به جان دخترشان نگران بود و از آنجا که ضرر ازدواج، کمتر از ضرر هلاکت بود، عباس متولی تزویج شد، بنابراین ازدواج از روی اختیار و ایثار نبود، لذا منکر و گناه نبود (همان).
  ۷. دلیل حضور در شورای شش نفره همان دلیل بیعت بود و بر فرض که رضایت داشتند، برای رسیدن به حق خود و امکان احتجاج به فضائل و مناقبی بود که او را مستحق خلافت می‌کرد، و همچنین آشکار کردن روایاتی که دلالت بر نصبش داشت، این امری جایز بوده و حرام نمی‌باشد (همان).
- ج) نقد آمدی:** نخست: اصل عدم انکار است و مدعی آن، باید دلیل بیاورد. دوم: مورد قبول نیست که تصریح به انکار داشته، و مواردی که نام بردند از گمان و دروغ‌هایی است که بر زبان راویان ثقه نقل نشده است. سوم: انکار نقل شده یا صحیح است یا غلط، اگر غلط باشد ثبت المطلوب که معصوم نیست و اگر صحیح باشد یا محق در انکار بوده یا نبوده، اگر محق بوده بیعتش خطا و اگر محق نبوده انکارش خطاست که در هر حالت معصوم نمی‌باشد (همان: ۲۱۹).
۱. قول به اینکه بیعت تقیه‌ای و برای دفع ترس بود، فرع بر این است که به بیعت راضی نبوده و مجبور بوده، این غیر مسلم است، روایاتی بیعت را تقیه‌ای و اجباری دانسته‌اند، از گمان‌ها و دروغ‌هاست که نزد راوی ثقه و اهل حدیث ثابت نمی‌باشد (همان: ۲۱۸). اگر بیعت، تقیه‌ای باشد انکاری هم وجود ندارد، چون بین بیعت نکردن و بیعت و انکار خلافت، فرقی در مخالفت با خلیفه نیست (همان: ۲۲۰).
  ۲. تصرف خلفا در امور سیاسی و آنچه مربوط به امام است از نگاه شیعه حرام می‌باشد، و راهنمایی به کاری که شرعا حرام است جایز نمی‌باشد (همان).
  ۳. اقتدا به خلفا در نماز، به قصد فرادا و متابعت ظاهری به اجماع مسلمانان باطل است، و اگر از علی علیه السلام این باطل سر زده معصوم نمی‌باشد.

۴. گرفتن هدایای خلفا وقتی حق است که از راه شرعی حاصل شود، درحالی که شیعه تصرف خلفا را غصبی دانسته و حرام می‌داند، لذا بر آن حق شرعی مترتب نمی‌شود (همان: ۲۲۰).

۵. اینکه حنفیه ابتدا آزاد و سپس عقد شده، یعنی اعتقاد داشته که صاحب قبلی مالکش بوده، و لازمه آن حلال بودن آمیزش است.

۶. قبول ندارند که تزویج ام‌کلثوم به دلیل ترس و تقیه بوده و نیازمند دلیل است، روایاتی که نقل شد از راویان ثقه نیست. شیعه، عمر را کافر و مرتد می‌داند و ازدواج با کافر حتی تقیه‌ای جایز نمی‌باشد. وقتی جایز نباشد امام علیه السلام دخترش را به یهودی و نصرانی تقیه‌ای تزویج کند، به طریق اولی با مرتد جایز نخواهد بود. متولی شدن عباس دلیل مخالفت نبود، بلکه عرف این بود که پدران مستقیم دختران را تزویج نمی‌کردند. (همان: ۲۲۱)

د) پاسخ شیعه: آمدی در اولین الزام، مطالب متفرقه‌ای جمع کرده است که در ادامه، به ترتیب نقدهایی که بر استدلال آمدی وارد است اشاره می‌شود.

اینکه علی علیه السلام اختیاری بیعت کرد و انکار نداشت، حرف نادرستی است. گزارش‌های تاریخی نشان می‌دهد که امام تلاش فراوان داشت و پیگیر حق خود بودند. ابن‌قتیبه نقل کرده که علی علیه السلام مهاجران را خطاب قرار داد و فرمود: «خدا را خدا را ای گروه مهاجران، زمامداری و حکومت محمد صلی الله علیه و آله را از خانه و خانواده او بیرون نبرید و اهل بیت او را از مقام خود دور نکنید، به خدا ما شایسته‌ترین مردم برای خلافت هستیم» (ابن‌قتیبه، ۱۴۱۰ ق: ۱ / ۱۲). علی علیه السلام شب‌ها فاطمه علیها السلام را سوار بر مرکب به خانه‌های انصار می‌برد و برای گرفتن حقیقت یاری می‌خواست (همان: ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ ق: ۲ / ۵).

پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام امر به صبر فرمودند (کلینی، ۱۴۰۷ ق: ۱ / ۲۸۳ - ۲۸۱: ابن‌عساکر، ۱۴۱۵ ق: ۴۲ / ۳۲۴). امام علیه السلام به وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله عمل کردند. آمدی مقابله نکردن عثمان در برابر هجوم مردم را مصلحت و آرام کردن فتنه می‌داند (آمدی، ۱۴۲۴ ق: ۵ / ۱۹۲). همان دلیل برای سکوت امام علیه السلام کافست که بیعت و عدم انکار نه به خاطر ترس و محق نبودن بلکه به خاطر مصلحت و خاموش کردن فتنه بود، لذا امام می‌فرمایند: «ولی از ترس بازگشت و گرایش مردم به دوران کفر و جاهلیت و کشیده شدن شمشیرها برای زدن گردن یکدیگر، سکوت کردم و شنیدم و مخالفت نکردم» (ابن‌عساکر، ۱۴۱۵ ق: ۴۲ / ۴۳۴). امیرمؤمنان علیه السلام بین ارتداد مردم و بازگشت به رسوم جاهلی و صبر و شکیبائی در برابر ظلم‌ها و همکاری با خلفا، طبق دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله، گذشتن از حق خود و همکاری با خلفا را ترجیح داد تا اصل و اساس اسلام به خطر نیفتد.

۱. امام علیه السلام در نامه ۶۲ نهج‌البلاغه، دلیل بیعت را حفظ اصل اسلام معرفی می‌کند، زمان بیعت گرفتن

با هجوم به خانه فاطمه علیها السلام صورت گرفت. هنگامی که ابوبکر تمام تلاش خود را برای مقابله با جریان مرتدان به کار بست، علی علیه السلام به منظور حمایت مردم از اسلام و شرکت در سپاه ابوبکر به ناچار بیعت کرد (یاوری، ۱۳۸۶: ۲۱۳ - ۱۹۳). آمدی با مغالطه‌ای دلیل بیعت امام را تقیه و ترس فرض کرده و به نقد آن پرداخته است (آمدی، ۱۴۲۳ ق: ۵ / ۲۱۸ و ۲۲۰)؛ در حالی که دلیل حضرت در خطبه ۳۷، ترس از آسیب دیدن کیان دین اسلام بود.

بیعت، پیمان میان شهروند و حاکم است، به نحوی که شخص با اختیار خود دست در دست حاکم قرار دهد، از علی علیه السلام چنین بیعتی گرفته نشد. از نظر اهل سنت، امیرمؤمنین علیه السلام در شش ماه اول حکومت ابوبکر بیعت نکرد و بعد از شهادت زهرا علیها السلام، بیعتی از روی اجبار و اکراه صورت گرفت (بخاری، ۱۴۰۷ ق: ۵ / ۸۲). علی علیه السلام در نامه ۲۸ می‌فرماید: «مرا از خانه‌ام کشان‌کشان به مسجد بردند، همان گونه‌ای که شتر را مهار می‌زنند و هرگونه فرار و اختیار را از او می‌گیرند». در اثبات الوصیه نقل شده که دست علی علیه السلام مشت بود، نتوانستند آن را باز کنند و در دست ابوبکر قرار دهند، ابوبکر جلو آمد و دست خود را روی دست بسته امیرمؤمنین علیه السلام کشید (مسعودی، ۱۴۱۷ ق: ۱۴۶). برخی از محققان شیعه معتقدند، هیچ بیعتی گرفته نشد (مفید، ۱۳۹۶: ۵۶). گاهی انسان سر دو راهی قرار می‌گیرد که هر دو ناخوشایندند، ولی یکی ناخوشایندتر؛ در چنین حالتی، عقل حکم می‌کند برای پرهیز از ناخوشایندتر، به استقبال امر ناخوشایند برود و این «قاعده اهم و مهم» یا «دفع افسد به فاسد» است، برخورد علی علیه السلام مصداق همین معنا بود.

۲. در بین وظائف امام، حفظ شریعت و نگهبانی از دین از مهم‌ترین وظایف اوست، اگر احساس کند، اصل و اساس دین در خطر است، به هر صورت باید از آن جلوگیری کند. این مسئولیت با در نظر گرفتن شرائط متفاوت است و باید متناسب با شرائط تصمیم بگیرد، گاهی این امر با صبر کردن بر مصائب و سکوت در برابر حق غصب شده به دست می‌آید و گاهی نیازمند دخالت مستقیم و برخورد قاطع است. امیرمؤمنان علیه السلام گرچه از منصب جانشینی به حق پیامبر صلی الله علیه و آله بازماند، ولی این موضوع دلیل نمی‌شود به دیگر وظایف خود عمل نکند. گاهی تصمیم‌گیری‌های غلط خلفا منجر به خطر افتادن اساس اسلام می‌شد، در این موارد امام وظیفه داشت که اجازه ندهد اسلام قربانی ندانم‌کاری‌ها شود.

۳. اینکه به اجماع مسلمانان قصد فرادا در جماعت باطل است صحیح نیست، در فقه امامیه اشکال ندارد و در زمان معاصر نیز فتوا می‌دهند، بر فرض اثبات هم، دلیل مشروعیت نیست؛ زیرا نماز که همیشه جلوی چشم مردم بود، موجب سؤال مردم می‌شد، لذا خلفا مانع می‌شدند. وقتی امام در اصل خلافت سکوت کردند، در اینجا نیز مصلحت مهم‌تر را بر می‌گزینند.

۴. بر فرض صحّت پذیرش هدایا، کاری که موجب تأیید عملی خلفا باشد، از علی علیه السلام سر نمی‌زد؛ زیرا پذیرفتن هدایا، هنگامی تأیید حکومت است که امام در مقابل اشتباهات آن سکوت کند؛ ولی امام به صراحت، حکومت را حق مسلم خود می‌دانست و انتقاد می‌کرد، لذا پذیرش هدایا باعث تأیید حکومت نمی‌شد، حکمتی که در پذیرفتن هدایا وجود داشت، تشنج‌زدایی از جامعه و تأمین نیاز مستمندان بود.

۵. فرض اشتباه آمدی مرتد و اسیر دانستن خوله، و دادن خلیفه به علی علیه السلام است، درحالی که درباره اسیر، کنیز و یا آزاد بودن خوله روایت‌ها یکسان نیست، سید مرتضی در الشافی می‌گوید: «حنفیه، در واقع اسیر نبود و علی علیه السلام به‌عنوان اسیر او را در اختیار نگرفت؛ زیرا وی، با اسلام آوردن آزاد و مالک خود شد. امام علیه السلام او را از کسی که به بردگی گرفته بود، درآورد و سپس با او ازدواج کرد. سند این سخن کجاست که علی علیه السلام به‌عنوان اسیر، خوله را مباح دانست؟! در میان اصحاب ما کسانی بر این عقیده‌اند که ستمگران هرگاه بر سرزمینی چیره شدند و امور را به‌زور در اختیار گرفتند و مؤمن نتوانست از احکام آن بیرون آید، آمیزش جنسی با اسیران آنها برایش جایز است و با وجود غلبه و قهر، احکام آنان در رابطه به محکوم‌علیه به منزله احکام حاکمان حق می‌باشد، هر چند در آنچه به حاکم بر می‌گردد، گناه و کیفر دارد (علم‌الهدی، ۱۴۰۷ ق، ۳ / ۲۷۱).

ابن‌حزم معتقد است، ارتدادی که از نگاه ابوبکر برای گروهی از مردم پدید آمد، موجب اجرای احکام کافر در حق آنان نبود؛ زیرا آنان برای نپرداختن زکات دلایلی داشتند و خودداری از زکات، موجب خروج از مسلمانی نیست. لذا امام علیه السلام در ظاهر و نمایشی خوله را آزاد، و سپس با تعیین مهر او را عقد نمود. ابن‌حزم، در الإحکام می‌گوید: اختلاف عمر با ابوبکر، مشهورتر از آن است که کسی که کمترین آگاهی به روایات دارد، آنان را نداند. از آن جمله اختلاف عمر با ابوبکر در اسارت اهل رده، که ابوبکر آنها را اسیر می‌شمارد و خلاف آن از عمر رسیده که وی حکم ابوبکر را نقض کرد و آنان را به‌عنوان زنان آزاد به خانواده هاشان برگرداند و خوله حنفیه از آنهاست (ابن‌حزم، بی‌تا: ۶ / ۲۳۲).

۶. چهار قول درباره این ازدواج وجود دارد: یک، علی علیه السلام دختری به نام ام‌کلثوم نداشت. دو، دختری به این نام داشت، ولی با خلیفه دوم ازدواج نکرد. سه، ازدواج کرد، ولی به عروسی منتهی نشد. چهار، ازدواج به‌صورت کامل انجام شد، ولی تحت فشار و اجبار بود.

اصل وقوع ازدواج را بعضی از بزرگان اهل سنت قبول ندارند و معتقدند ام‌کلثومی که با عمر ازدواج کرد دختر ابوبکر بود (نووی، بی‌تا: ۲ / ۳۶۹). آمدی سندی برای اثبات مدعایش نمی‌آورد، شاید علت نقل نکردن گزارش‌های تاریخی ازدواج، وجود مطالبی است که طعن عمر می‌باشد. اینکه ساق پای ام‌کلثوم را برهنه کرد و او گفت: اگر خلیفه نبودی، بینیت را می‌شکستم (ابن‌عبدالبر، ۱۴۱۲ق: ۴ / ۱۹۵۵) و ...

ابن جوزی این نقل‌ها را دیده، برآشفته و می‌نویسد: «به خدا سوگند این کار قبیح است، حتی اگر آن دختر، کنیزکی بود نیز چنین کاری جایز نبود، سپس می‌افزاید: به اجماع مسلمانان لمس زن اجنبی جایز نیست، پس چگونه آن را به عمر نسبت می‌دهند» (داوودی، ۱۳۹۸: ۱۱). آمدی از آوردن این قسمت از روایت‌ها خودداری کرده، و فقط قسمتی که مرادش را می‌رساند نقل می‌کند. خلاصه کلام، ازدواج ام‌کلثوم بر فرض وقوع، از امامت و خلافت مهم‌تر نبود. وقتی امیرمؤمنان علیه السلام آنجا صبر و تحمل می‌کنند در اینجا نیز بعد از تهدیدها ممکن است مصلحت اسلام و جان فرزند را لحاظ کرده باشند و هیچ منافاتی با عصمت امام علیه السلام ندارد.

## ۲. پذیرش حکمیت ابوموسی

آمدی پذیرش حکمیت در جنگ صفین را، به‌عنوان الزامی در تناقض با عصمت امام علی علیه السلام می‌شمارد. **الف) تقریر شبیهه:** علی علیه السلام ابوموسی و عمروعاص - که از دشمنان و فاسقان بودند - را حکم قرار داد، تحکیم، تمکین از دشمن فاسق در خلع از خلافت، و ایجاد تشکیک در امامتش بود و این معصیت است؛ زیرا خلع امام منصوص، معصیت و تمکین از معصیت نیز گناه است، پس با عصمت منافات دارد (آمدی، ۱۴۲۳: ۵ / ۲۰۰).

**ب) پاسخ فرضی شیعه:** امام علیه السلام در حال اضطرار و نه به اختیار حکمیت را پذیرفت؛ زیرا زمانی که معاویه و یارانش متوجه شکست شدند، قرآن‌ها را بر نیزه کرده و اظهار رضایت به محتوای قرآن کردند و درخواست تحکیم نمودند. این حيله‌ای بود که معاویه و عمروعاص چیده بودند با اینکه علی علیه السلام از این حيله آگاه بود اما به دلیل فشار یاران پذیرفت. چون نپذیرفتن باعث جدایی یارانش و پیوستن به جبهه دشمن می‌شد. دائما امام مخالفت می‌کرد، ولی به خاطر دفع عاقبت مخالفت و حفظ جان شیعیانش، حکمیت قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را پذیرفت نه آن اتفاقی که روی داد. در نتیجه، به‌خاطر دفع شر بزرگتر به شر کمتر تن داد و این خطا و معصیتی نبود (همان: ۲۰۸).

**ج) نقد آمدی:** اصرار یارانش بر پذیرش حکمیت قرآن و سنت بود، نه حکمیت افراد خاص و اگر علی علیه السلام حکمیت آن دو را نمی‌پذیرفت، مورد نقد خوارج که: «إِنَّكَ حَكَمْتَ فِي دِينِ اللَّهِ الرَّجَالَ» بود، قرار نمی‌گرفت. بر فرض که به تحکیم اشخاص مجبور شد، صحیح نیست که به تحکیم دشمنانی مثل عمروعاص مجبور شده باشد، و هر کس ادعا کند فشار برای حکمیت این دو بوده سخنی کذب و گمانی است که راهی برای اثبات آن وجود ندارد. بنابراین با پذیرش حکمیت دچار خطا شد (همان: ۲۲۳ - ۲۲۲). **د) پاسخ شیعه:** ابتدا قضیه حکمیت را از کتاب *وقعة الصفین* نصر بن مزاحم که نزد اهل سنت از



شخصیت‌های ثقه و مورد اطمینان (ابن حبان، ۱۳۹۳ق: ۹ / ۲۱۵) و استوار در گفته‌ها و نقل‌هایش است، (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ق: ۲ / ۲۰۶) نقل می‌کنیم: «هنگامی که آثار شکست در سپاه معاویه هویدا گشت و امیرمؤمنان بر دروازه‌های پیروزی ایستاد، اهل شام قرآن‌ها را بر نیزه بردند و اهل عراق را به حکم قرآن دعوت کردند. در این موقعیت اختلاف در لشکر حضرت افتاد و گفتند که آنها ما را به حکم قرآن دعوت می‌کنند و ما نمی‌توانیم با آنها بجنگیم، امام فرمودند: «ای بندگان خدا من سزاوارترین مردم به اجابت کتاب خدایم و لکن معاویه و عمروعاص نه اهل دینند و نه اهل قرآن. من آنها را بهتر از شما می‌شناسم، من کودکی و بزرگی خود را با آنها گذرانده‌ام، این را که می‌بینید، کلمه حق است که از آن اراده باطل شده. به خدا سوگند آنها نه به خاطر آنکه قرآن را می‌شناسند و به آن عمل می‌کنند آن را بلند کرده‌اند، بلکه از سر مکر و نیرنگ است». در این هنگام بیست‌هزار نفر که شمشیرهایشان را بر گردن انداخته، گفتند: «یا علی! دعوت این قوم را اجابت کن، که تو را به سوی کتاب خدا می‌خوانند و گرنه تو را می‌کشیم، همچنان که عثمان را کشتیم و اگر دعوت آنها را اجابت نکنی به خدا قسم این کار را خواهیم کرد». حضرت فرمودند: آنها می‌خواهند، شما را بفریبند و نسبت به توطئه شامیان، به آنها هشدار دادند ولی آن گروه یاغی سخنان حضرت را نپذیرفته و گفتند: «به سوی مالک بفرست که برگردد» و این زمانی بود که مالک به خیمه معاویه رسیده و قصد ورود به آن را داشت (نصر بن مزاحم، ۱۴۰۳ق: ۴۹۰ - ۴۸۹).

حضرت به دنبال مالک فرستاد که برگردد. کار که به اینجا می‌رسد حضرت امر به سکوت می‌کند و جمعیت آرام می‌شوند ولی بلافاصله گروه یاغی فریاد می‌زنند که حکمیت را امیرمؤمنان قبول کرد و به آن راضی شد، و با این کار دست به ایجاد یک فضای تبلیغاتی علیه امام علیه السلام می‌زنند (همان: ۴۹۲). حضرت برای تأیید حکمیت هیچ اقدامی نکرد و تنها در مقابل موج باطل، سکوت فرمود و چون نیرویی برای مقابله با آن جو نداشت حرکتی در جهت تأیید هم انجام نداد.

در ماجرای تعیین حکم، مخالفت کرده و از ساده‌لوحی ابوموسی گفتند، ابتدا ابن‌عباس و سپس مالک‌اشتر را به‌عنوان حکم پیشنهاد دادند ولی آنها بر حکمیت ابوموسی اصرار ورزیدند (همان: ۵۰۰). آمدی با آوردن «کل ما یقال فی إلیائه إلی تحکیم عمرو بن العاص، وأبی موسی الأشعري بعینهما؛ فهو من باب الکذب، والتخصر الذی لا سبیل إلی إثباته بنقل من نقل الثقات» (آمدی، ۱۴۲۳ق: ۵ / ۲۲۳) نشان می‌دهد که نیازمند رجوع بیشتر به کتب تاریخی است.

### ۳. تقسیم نکردن اموال ناکثین

ناکثین یا پیمان‌شکنان، اصحاب جمل بودند که با علی علیه السلام در جمل جنگیدند. با سپاهی ۹۰۰ نفری از مردم

مکه و مدینه، به سوی بصره حرکت کردند و سپاه آنها به سه هزار نفر رسید (بلاذری، ۱۴۱۷ ق: ۲ / ۲۲۲). در جنگ با علی علیه السلام شکست خوردند، امام علیه السلام با آنان مانند کفار برخورد نکرد، همین مسئله از جمله اشکالات آمدی است.

**الف) تقریر شبهه:** علی علیه السلام بعد از کشتن دشمنان در جمل، اموال آنان را فیء مسلمانان حساب نکرد، درحالی که شیعه کسی که امام علیه السلام با او بجنگد را مرتد و کافر می‌داند. حال یا آنان در واقع مرتد بوده‌اند یا نبوده، اگر مرتد بودند مالشان به اجماع فیء است، که حضرت قرار ندادند پس خطا کردند. اگر مرتد نبوده‌اند اعتقاد به ارتداد آنان اشتباه بود، و در هر حالت خطا کرده و معصوم نیستند (آمدی، ۱۴۲۳: ۵ / ۲۰۰).

**ب) پاسخ فرضی شیعه:** آنان کافر و مرتد بودند و دلیل اینکه اموالشان را فیء قرار نداد چون احکام مرتد یکسان نیست. حکم کسی که مرتد شد و اعتراف و اصرار بر ارتداد داشت مانند مسلمانی که یهودی یا مسیحی شود با فرد دیگری که معتقد به ارتداد نیست، یکسان نمی‌باشد. در قصه جمل چون معترف به ارتداد نبودند، احکام ارتداد بر آنان اجرا نشد (همان: ۲۰۹).

**ج) نقد آمدی:** لازمه سخن این می‌شود؛ در قصه مرتدین بنی‌حنفیه که اموالشان را فیء قرار داد دچار خطا شده باشد. چون این دو شبیه هم هستند، وقتی آنان را کافر دانست و معامله انجام داد و حنفیه را خرید، پس یکی از دو برخورد خطا بوده و عصمت نقض می‌شود (همان: ۲۲۴ - ۲۲۳).

**د) پاسخ شیعه:** علی علیه السلام با اصحاب جمل، معامله باغی و نه کافر داشتند، بعد از جنگ، امام بر کشتگان از ناکثان و یاران خود، نماز میت اقامه کرد، همه را در قبری بزرگ دفن کرد و دستور داد که اموال مردم را بازگرداند و حلال نیست بر مسلمانی مالی از مسمان مرده را بگیرد (سبحانی، ۱۳۶۸: ۴۱۸). گروهی از یاران امام اصرار داشتند، با ناکثان معامله نبرد با مشرکان گردد و دستگیر شدگان برده شوند و اموالشان تقسیم گردد. امام علیه السلام فرمودند: کدام یک از شما حاضر است، عایشه را بابت سهم خود بپذیرد؟ (حرعاملی، ۱۴۰۹ ق: ۱۵ / ۷۹ - ۷۸) امام صادق علیه السلام درباره حکم خوارج فرمود که؛ علی علیه السلام مردم بصره را به سبب یاغی‌گری آنان کشت، ولی دست به اموال آنان نزد؛ زیرا حکم مشرک با حکم مسلمان یاغی متفاوت است. سپاه اسلام در محیط کفر و شرک به هر چه دست یابد، بر او حلال است. ولی آنچه در محیط اسلام است، هرگز حلال نمی‌شود. علی علیه السلام بر آنان منت گذاشت، چنان که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر اهل مکه منت نهاد (همان: ۷۹؛ سبحانی، ۱۳۶۸: ۴۱۸). فرض آمدی در این الزام، قائل بودن شیعه به کفر و ارتداد ناکثین است درحالی که چنین نسبتی صحیح نیست. درباره حنفیه گفته شد (آمدی، ۱۴۲۳: ۵ - ۲) که از نگاه شیعه او مرتد و کافر نبود، لذا قیاس حنفیه و خوارج مع‌الفارق است.

#### ۴. برخورد امام علیه السلام با قاتل زبیر

زبیر همراه طلحه و عایشه از رهبران جنگ جمل بودند که؛ مقابل علی علیه السلام صف‌آرایی کردند (بلاذری، ۱۴۱۷: ۲ / ۲۲۲). زبیر در جنگ جمل کشته شد، آمدی برخورد امام با قاتل زبیر را منافی عصمت می‌داند.

(الف) **تقریر شبهه:** زمانی که ابن‌جرموز سر زبیر را آورد و از علی علیه السلام درخواست جایزه کرد، امام فرمودند: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: به قاتل زبیر بشارت به آتش بده. دو حالت دارد یا قتل حرام بوده یا حلال، اگر حرام بوده انکار فعل حرام، واجب است، چرا انکار نکردند با اینکه قدرت آن را داشتند، پس واجبی را ترک کردند. و اگر حرام نبوده، اعتقاد به اینکه فاعل کار غیرحرام، حقیقت آتش است خطا و منافی عصمت است (آمدی، ۱۴۲۳: ۵ / ۲۰۱).

(ب) **پاسخ فرضی شیعه:** قتل زبیر حرام نبود؛ زیرا او از مقاتلان و لشکریان دشمن علی علیه السلام بود و هر کس با امام علیه السلام قتال کند، کافر و مرتد است. اگر امام به خاطر قتل زبیر ابن‌جرموز را مستحق آتش دانسته باشد خطا کرده، درحالی‌که اعتقاد به جهنمی شدن او با نظر به عاقبت و آینده‌اش بود؛ زیرا او بعداً بر امام علیه السلام خروج کرد و خروج بر امام موجب گرفتاری در آتش شد و قتل زبیر نبود (همان: ۲۱۰ - ۲۰۹).

(ج) **نقد آمدی:** اینکه قاتل زبیر به دلیل خروج بعدی و جنگ با علی علیه السلام بشارت به آتش داده شود، قابل پذیرش نیست؛ زیرا به علم ضروری می‌دانیم که روایت پیامبر صلی الله علیه و آله برای تکریم و تعظیم زبیر بود و این چیزی است که از کلام برداشت می‌شود. حمل بشارت پیامبر صلی الله علیه و آله بر قاتل زبیر، به جهنمی دانستن قاتل او به دلیل مقاتله با علی علیه السلام در نهایت دوری است. اگر مثل این حمل را جایز بدانیم، به هیچ کلامی و لفظی نمی‌توان اطمینان کرد (همان: ۲۲۴).

(د) **پاسخ شیعه:** زبیر بن عوام حکم شورای سقیفه را نپذیرفت و از خلافت علی علیه السلام دفاع کرد (ابن‌سعد، ۱۴۱۰ ق: ۳ / ۷۹). طولی نکشید که مردم را به قتل عثمان تحریک نمود (ابن‌قتیبه، ۱۴۱۰ ق: ۱ / ۴۷؛ بلاذری، ۱۴۱۷ ق: ۳ / ۵۶). در شورای شش نفره به علی علیه السلام رأی داده او برای خلافت علی علیه السلام تلاش کرد، اما در اوایل خلافتش با همراهی طلحه و عایشه، جنگ جمل را ایجاد کرد و در همین جنگ به قتل رسید.

دلیل جهنمی دانستن زبیر علی‌رغم کناره‌گیری از جنگ، دخالتش در قتل عثمان و مجرم بودن اوست (حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱ ق: ۳ / ۱۲۸). برداشت توبه برای زبیر به دلیل مذمت قاتلش، سخن نادرستی است؛ زیرا اگر توبه زبیر واقعی بود باید از امام علیه السلام پیروی می‌کرد درحالی‌که چنین نکرد. سخن امیرمؤمنان علیه السلام و قبل از آن سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله مبنی بر بشارت دادن آتش به قاتل زبیر، نشانه قبولی توبه او نیست؛ زیرا ممکن است علت چنین بشارتی این باشد که قاتل، بدون امر شرعی و اذن امام مرتکب قتل شد، خصوصاً اینکه بعدها به خوارج پیوست (عسکری وادقانی، ۱۳۹۱: ۵ / ۱۳۷).

علت جهنمی دانستن زبیر دو نکته بود: نخست او سردسته فتنه جمل بود و به‌عنوان صحابی پیامبر ﷺ در تحریک و شکستن بیعت مردم سهم مهمی داشت، لذا به صرف کناره‌گیری از جنگ، تکلیف او ساقط نمی‌شد، بلکه باید فریاد می‌زد تا افرادی که با سخن او به میدان آمده بودند، آگاه شوند. دوم وقتی جبهه حق و باطل مشخص شد، باید از طرف حق، دفاع و از طرف باطل، براءت می‌جست. کناره‌گیری از دو میدان حق و باطل جبران‌کننده خطای قبلی نبود. بنابراین، دلیل جهنمی بودن زبیر، تحریک مردم علیه جبهه حق بود که با بشارت آتش به قاتلش برطرف نمی‌شود.

##### ۵. سخنان متفاوت از امام ﷺ

آمدی مدعی است امام ﷺ سخنان و فتاوی متعارض بیان کرده، و تعارض در فتوا و سخنان با عصمت سازگاری ندارد.

**الف) تقریر تشبیه:** از علی ﷺ اقوال و مذاهب مختلفی که مخالف با فقه‌هاست نقل شده، این اقوال یا حق است یا باطل، اگر حق است باید تذکر می‌داد که چیزی یافت نشد و اگر باطل است خطا کرده، در دو حالت فاقد عصمت است (آمدی، ۱۴۲۳ ق: ۵ / ۲۰۰ - ۱۹۹).

**ب) پاسخ فرضی شیعه:** علت اینکه امام ﷺ قبل از خلافتشان، مخالفت خود را آشکار نمی‌کرد، از روی تقیه و ترس از مخالفان بود، بعد از خلافت دائماً در نزاع و کشمکش بود و اکثر بیعت‌کنندگان دشمنش شدند. لذا به تقیه ادامه داد و مخالفت آشکار را، افتادن در فتنه می‌دانست. از اختلاف دوری کرد درحالی که به تورات، انجیل، زبور و قرآن مسلط بود (همان: ۲۰۸).

**ج) نقد آمدی:** مباحث فقهی و احکام از مواردی نیست که اختلاف در آن موجب فتنه و وحشت شود و صحابه در این موارد ترسی نداشتند و در مواردی مثل ارث جد با بودن برادر، عول برخی با دیگری مخالف بودند. پس مسائل فقهی قبل از خلافت و بعد از آن ترسی نداشت. وقتی بقیه فقها ترسی نداشتند، علی ﷺ سزاوارتر است (همان: ۲۲۲).

**د) پاسخ شیعه:** آمدی این الزام را بدون ذکر حتی یک شاهد نقل کرده، درحالی که، امام ﷺ موارد متعددی از اشتباه فقهی خلفا را اصلاح کرده‌اند، آمدی در همین کتاب به نمونه‌هایی از اصلاح خطای خلفا اشاره دارد، مثلاً هنگام بیان مطاعن خلیفه دوم می‌گوید: «أنه هم برجم مجنونه، فقال له علي: القلم مرفوع عن المجنون فأمسك. وقال: لولا علي، هلك عمر» (همان: ۲۶۱). در منابع متعدد اهل سنت این مسئله موجود است (بخاری، ۱۴۰۷ ق: ۶ / ۲۴۹۸؛ حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱ ق: ۲ / ۵۹). لذا امام ترسی از اصلاح خطاها در احکام فقهی نداشتند، وقتی خطای خلیفه را اصلاح می‌کردند، خطای افراد دیگر به طریق اولی انجام می‌شده و نکته‌ای که به عصمت آسیب بزند، وجود نداشت.

#### ۶. دوگانگی در فتوا

الف) تقریر شبیهه: علی علیه السلام روی منبر کوفه در حق ام ولد گفتند: «رأی من با رأی عمر اتفاق دارد که فروش ام ولد جایز نیست و الان نظرم فروش آنهاست». به ناچار یکی از دو فتوا درست و دیگری خطاست (همان: ۲۰۱؛ آمدی، ۱۴۲۴ ق: ۳۲۶).

ب) پاسخ فرضی شیعه: شاید موافقت با عمر، ظاهری و به دلیل تقیه و ترس از ضرر و مفسدگی بود که مخالفت با عمر باعث آن می‌شد، با بودن احتمال تقیه، احتمال خطا نمی‌رود، چون پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: «اللهم أدر الحق مع علي كيف دار»، و «أنا مدينة العلم و عليّ بابها» (همان: ۲۱۰).

ج) نقد آمدی: نخست، اگر از روی تقیه و ترس بود نباید «اتفق رأیی» می‌گفت، تا دروغ باشد، بلکه باید می‌گفت «اتفق قولی و قول عمر یا رأی عمر». دوم، عبارت «والآن فقد رأيت بیعهن» دلالت بر رأی جدید دارد، و روایات ذکر شده خبر واحدند و موجب قطع به عصمت نمی‌شود (همان: ۲۲۴).

د) پاسخ شیعه: در مکتب اهل بیت، احکام دارای مصالح و مفسدند و ممکن است، در زمان‌ها و مکان‌های مختلف مصالح و مفسد تغییر کنند. از جهتی شیعیان امام علیه السلام را معصوم دانسته و حرف و فعلش را حجت می‌دانند. اگر حکمی نص قرآن باشد، امام قطعاً بر خلاف آن، حکم نخواهند داد و اگر نص بر حکم نبود، امام می‌تواند از روی اجتهاد، احکام را از قرآن استخراج کنند، و اختلاف در اجتهاد، ناشی از اختلاف در مصالح می‌باشد.

اخباری پیرامون علم امام علیه السلام، در منابع اهل سنت گزارش شده که تصریح بر اعلمیت علی علیه السلام دارد. برای نمونه روایت «أنا مدينة العلم، و عليّ بابها» با الفاظ مختلف آمده است (یحیی بن معین، ۱۴۰۵ ق: ۱ / ۷۹؛ ابن مغزالی، ۱۴۲۴ ق: ۱۳۰ - ۱۲۰؛ خطیب بغدادی، ۱۴۲۲ ق: ۳ / ۶۵۵). امامی - با این فضل علمی - بی دلیل، علمشان تغییر و رأی‌شان عوض نمی‌شود.

#### ۷. خواستگاری دختر ابوجهل و آزردهن حضرت زهرا علیها السلام

در بعضی متون حدیثی جهت تخریب شخصیت علی علیه السلام، خواستگاری از دختر ابوجهل را نسبت داده‌اند، که موجب آزار حضرت زهرا علیها السلام شد، آمدی لازمه این خواستگاری را معصوم نبودن امام علیه السلام می‌داند.

الف) تقریر شبیهه: علی علیه السلام از دختر ابوجهل خواستگاری کرد، زمانی که خبر به زهرا علیها السلام رسید، نزد پیامبر شکایت کرد و حضرت بر منبر رفته و فرمودند که علی علیه السلام مرا اذیت کرد و از دختر ابوجهل خواستگاری کرد تا بین او و فاطمه جمع کند، درحالی که بین دختر ولی خدا و دختر دشمن خدا راه مستقیمی نیست و هر کس فاطمه را بیازارد مرا آزار داده و هر کس مرا آزار دهد خدا را آزرده است، و این دلالت می‌کند علی علیه السلام معصوم نیست (آمدی، ۱۴۲۳ ق: ۵ / ۲۰۲).

ب) پاسخ فرضی شیعه: خبر موضوع و غیرمسلم است و دلیل ضعفش، این است که، اگر علی علیه السلام کاری انجام دهند، فعلش مجوز شرعی است و وقتی مجوز شرعی شد، نیکو نیست که به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت انکار فاعل آن داده شود (همان: ۲۱۰).

ج) نقد آمدی: حدیث، مشهور است و منکر موثقی برای آن وجود ندارد، پس حجت می‌باشد. اگر بگویند علی علیه السلام فعلی انجام دهد، انکار پیامبر در آن جایز نیست؛ چون مباح است، به قول نبی صلی الله علیه و آله استناد می‌کنیم که فرمود «ان علیا قد آذانی» و بی‌تردید ایدای نبی حرام است، ایذا هم عطف بر خواستگاری بوده لذا خواستگاری فعلی حرام می‌باشد (همان: ۲۲۵).

د) پاسخ شیعه: از ظلم‌های به امیرمؤمنان علیه السلام، ترور شخصیت نورانی او، علاوه بر ترور فیزیکی است. دشمنانش، با جعل احادیث در منقصت، نسبت به آن امام علیه السلام اقدام کردند. چون ظلم خلفا به زهرای علیها السلام را نتوانستند رد کنند، برای حفظ شأن خلیفه، با جعل خواستگاری خواستند چهره امام علیه السلام را خراب کنند. نسبت به این روایت پاسخ‌هایی داده شده از جمله کتاب *افسانه خواستگاری* به نقد و بررسی آن پرداخته و اثبات نموده که افسانه‌ای بیش نیست (حسینی میلانی، ۱۳۸۷: کل اثر).

جای تعجب است که این حدیث در اکثر کتب عامه نقل شده، خواستگاری از دختر ابوجهل در صحیح بخاری در کتاب *الخمس*، کتاب *المناقب* و کتاب *النکاح* آمده، نظر به اینکه سایر منابع اهل سنت از بخاری نقل کرده‌اند، به بررسی این روایت در منبع اصلی آن پرداخته می‌شود. ابن شهاب زهری می‌گوید: پس از بازگشت کاروان اهل بیت از اسارت شام به مدینه، مسور بن مخرمه نزد علی بن حسین علیه السلام آمد و گفت: علی از دختر ابوجهل خواستگاری کرد، پیغمبر را بر منبر دیدم که در این باره سخن می‌گفت؛ در حالی که من نوجوانی بودم که به حد بلوغ رسیده و محتلم می‌شدم. شنیدم که می‌فرمود: فاطمه از من است و من می‌ترسم در دینش دچار فتنه شود، سپس یادی کرد از دامادش که از بنی عبد شمس بود و از او ستایش کرد و فرمود: با من با صداقت سخن می‌گفت و به وعده‌اش وفا می‌کرد، من نمی‌خواهم حرامی را حلال و حلالی را حرام کنم. ولی به خدا سوگند! بدانید دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا در یک‌جا با هم جمع نمی‌شوند (بخاری، ۱۴۰۷ق: ۳ / ۱۱۳۲). بخاری در کتاب *المناقب* (همان: ۱۳۶۴) و کتاب *النکاح* (همان: ۵ / ۲۰۰۴) با طرق و محتوای دیگری آورده است.

امام صادق علیه السلام نسبت به این تهمت واکنش نشان داده و صراحتاً آن را دروغ دانسته‌اند. در روایتی طولانی می‌فرمایند: دروغ‌هایی به پیامبرانی مثل موسی علیه السلام، داوود علیه السلام، عیسی علیه السلام نسبت دادند. در ادامه به تهمت خواستگاری امام علیه السلام از دختر ابوجهل اشاره می‌کنند و آن را دروغی می‌دانند که به امام نسبت داده شد. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند همان‌طور که به انبیاء گذشته تهمت می‌زدند به امیرمؤمنان نیز این

دفاع از عصمت امام علی علیه السلام در مواجهه با الزامات سیفالدین آمدی در کتاب أبقار الأفكار □ ۱۰۳

افترا را بسته‌اند (ابن بابویه، ۱۳۷۶: ۱۰۴). در کنار این روایت، روایاتی وجود دارد که علی علیه السلام فرموده‌اند: هرگز حضرت زهرا علیها السلام را به خشم نیاورده‌اند (اربلی، ۱۴۰۵ ق: ۱ / ۳۷۳).

روایت خواستگاری به لحاظ سند و متن اشکالاتی دارد که ساختگی بودن آن را تقویت می‌کند.

**اشکال اول:** در سه روایت بخاری، سه‌گونه متفاوت نقل شده، با اینکه راوی هر سه، یک نفر است. در یکی می‌گوید فاطمه به پدرش خبر داد که علی علیه السلام به خواستگاری رفته و در دیگری به گونه‌ای دیگر بیان شده است. در کتاب **الخمس** مسور بن مخرمه به امام سجاد علیه السلام بعد از اسارت شام و آن وقایع تلخ در مدینه گفته، در کتاب **النکاح** حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر فراز منبر در مسجد گفته است.

**اشکال دوم:** دشمنی مسور با اهل بیت علیهم السلام است، در روایات بخاری و مسلم، سند به مسور که از مریدان عبدالله بن زبیر است، می‌رسد. او از دشمنان اهل بیت علیهم السلام بود؛ به گونه‌ای که صلوات بر پیامبر را به خاطر خوشحال نشدن اهل بیت حذف کرد (بلاذری، ۱۴۱۷ ق: ۲ / ۴۱۸). برای اثبات دشمنی مسور با اهل بیت علیهم السلام، کافیس بدانیم که خوارج با او رابطه خوبی داشتند (ذهبی، ۱۴۱۳ ق: ۳ / ۳۹۱). به حدی از معاویه طرفداری می‌کرد که هر وقت نامش را می‌شنید، بر او درود می‌فرستاد (همان: ۳۹۲). آیا روایتی که ناقش چنین شخصی است قابل پذیرش است؟ مسور، زمانی به امام سجاد علیه السلام خبر داد که تازه از شام بلا برگشته و مصیبت از دست دادن پدر و برادرانش را بر دوش می‌کشید، (بخاری، ۱۴۰۷ ق: ۳ / ۱۱۳۲) این نشان از کینه و عداوت دارد.

**اشکال سوم:** تنها راوی روایت‌های خواستگاری مسور است، او در نقل روایت‌ها تنهاست در صورتی که در سن خردسالی بوده، مسور سال دوم هجری در مکه به دنیا آمد و در سال هشتم وارد مدینه شد، خواستگاری دختر ابوجهل در سال هشتم بود؛ یعنی مسور در آن زمان، فقط شش سال داشت (عسقلانی، ۱۴۱۲ ق: ۶ / ۱۱۹). از آن همه صحابی برجسته پیامبر صلی الله علیه و آله، فقط این بچه شش ساله شنیده و برای دیگران نقل کرده است؟ چرا بقیه اصحابی که در مسجد حاضر بودند، روایت را نقل نکرده‌اند؟

**اشکال چهارم:** رسول خدا صلی الله علیه و آله دلیل ناراحتی خود را حرمت جمع بین دختر ولی‌خدا و دختر دشمن خدا دانستند، این اتفاقی است که از سوی عثمان رخ داد. او زمانی که با دختران پیامبر صلی الله علیه و آله زندگی می‌کرد چندین مرتبه بین دختران پیامبر و دختران دشمنان خدا جمع کرد، اگر آمدی این روایت را صادر شده از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله می‌داند، باید بپذیرد خلیفه سوم چندبار مرتکب کار حرام شده است.

عثمان بین رمله بنت شیبیه و رقیه دختر پیامبر جمع کرد، (ابن عبدالبر، ۱۴۱۲: ۴ / ۱۸۴۶) در حالی که شیبیه پدر رمله، از دشمنان پیامبر بود و در جنگ بدر به هلاکت رسید (عسقلانی، ۱۴۱۲ ق: ۷ / ۶۵۴). لازمه ادعای آمدی یا: ۱. خواستگاری از دختر ابوجهل دروغ بوده، یا ۲. دختران پیامبر، همسر عثمان نبوده‌اند، یا ۳. عثمان عملی حرام انجام داده، که هر سه گزینه از نگاه آمدی قابل پذیرش نیست.

### نقد روشی مباحث آمدی

به لحاظ روشی نیز نقدهایی به آمدی وارد است که به صورت خلاصه اشاره می‌شود.

#### ۱. ضعف آمدی در علم تاریخ و حدیث

آمدی گاهی از روایت و گزارش‌های تاریخی بهره برده که ضعیف‌ترین می‌باشد، مثلاً خواستگاری علی علیه السلام از دختر ابوجهل و نیز تحمیل ابوموسی و عمروعاص بر امام علیه السلام مطالبی است که با اندک توجهی، نادرستی‌اش اثبات می‌شود، او حتی برای رد عصمت پیامبر صلی الله علیه و آله به افسانه غرانیق استناد کرده است (آمدی، ۱۴۲۳ ق: ۴ / ۱۴۷ و ۱۹۷). آنچه او انجام داده نشان می‌دهد که تسلطی بر علم حدیث و تاریخ ندارد (عاملی، ۱۳۹۰: ۱ / ۵۷۴). علامه شرف‌الدین می‌گوید: آمدی از دانشمندان حدیث نیست و از این علم آگاهی ندارد، و حکم او در آشنایی اسناد و طرق احادیث، حکم عوام است که چیزی نمی‌فهمند (همان: ۵۷۳).

#### ۲. رعایت نکردن اصل بی‌طرفی در تحقیق

آمدی بی‌طرفانه و بدون پیش‌فرض بحث نمی‌کند، در موضوع عصمت امام، پیش‌فرض محکم و قاطع او رد هرگونه عصمت است، حتی نسبت به عصمت پیامبران هم نظر دارد (آمدی، ۱۴۲۳ ق: ۴ / ۱۴۷؛ ۵ / ۲۰۵، ۲۴۸). لذا نمی‌توان انتظار داشت امام را معصوم بداند (همان: ۵ / ۲۰۵). پیش‌فرض او این است که امام، معصوم نیست و در پی اقامه دلیل بر رد آن می‌باشد. ابن حزم، به نقل از ابوبکر باقلانی می‌گوید: جایز است که انبیا کافر باشند (ابن حزم، بی‌تا: ۴ / ۲). و آمدی در عصمت پیامبران، نظر قاضی ابوبکر را برگزیده است (آمدی، ۱۴۲۳ ق: ۴ / ۲۰۷). آمدی، متعصبانه بحث کرده و در موارد متعددی شیعه را «خصوم» خطاب کرده، این‌گونه سخن گفتن بی‌طرفانه نیست (همان: ۵ / ۲۲۱ - ۲۲۰).

#### ۳. روش مغالطه

آمدی جدل خوانده و مسلط به مغالطه است. بنابراین، بسیار از مغالطه پهلوان پنبه استفاده می‌کند، مغالطه‌ای که به جای رد مدعای اصلی به رد مدعای ضعیف می‌پردازد. (خندان، ۱۳۹۳: ۲۰۴) آمدی فراوان این کار را انجام می‌دهد، مثلاً آیه تطهیر که مهم‌ترین دلیل شیعه بر عصمت امام است را جزء ادله شیعه نقل نمی‌کند (آمدی، ۱۴۲۳: ۵ / ۲۰۵).

قیاس امام با قاضی، والی و امام‌جماعت: آمدی در موارد متعددی، از مغالطه تمثیل بهره برده است و اگر بخواهد شرطی را در امام نپذیرد، می‌گوید اگر در امام این شرط لازم است، باید در قاضی و والی هم شرط باشد. درحالی‌که قیاسی مع‌الفارق می‌باشد (آمدی، ۱۴۲۳: ۵ / ۱۹۶ و ۲۳۳ و ۲۳۱).



دفاع از عصمت امام علی علیه السلام در مواجهه با الزامات سیف‌الدین آمدی در کتاب *أبکار الأفكار* □ ۱۰۵

**معیار قرار دادن خلفا:** خیلی از شرطهایی که برای امام رد می‌کند، تنها دلیلش، نبودن آن شرط در خلفاست، یعنی خلفا را اصل قرار داده و هر شرطی در آنها نبود ضرورت ندارد (همان: ۱۹۵ و ۱۹۹).

#### ۴. نسبت بدون سند

نسبت‌های او به شیعه بدون سند است و تنها می‌گوید شیعه این‌گونه گفته است، در اینکه کدام شیعه‌ای گفته؟ آیا سخن او در میان جامعه شیعه امامیه پذیرفته شده است؟ یا اینکه نقل تنها یک فرد است. هیچوقت ناقل قول را معرفی نمی‌کند و به کتاب و سندی ارجاع نمی‌دهد.

#### نتیجه

آمدی طبق روشی که دارد ابتدا شبهات عصمت امام را نقل، سپس خود در مقام یک شیعه نقد می‌کند. اغلب آنچه او از قول شیعه نقل کرده مطابق نظرات شیعه نیست و خوانشی نادرست از شیعه است. با توجه به تلاشی که او در نقل مطالب، - هرچند ضعیف و بدون سند - می‌کند، نشان می‌دهد او در نوشتار خود پیش‌فرض دارد. پیش‌فرض او نپذیرفتن عصمت امام است و وی به دنبال اثبات این پیش‌فرض است. مواردی که آمدی به‌عنوان منافی عصمت علی علیه السلام ذکر می‌کند، دارای اشکالات تاریخی، کلامی، فقهی و ... است و نمی‌توان آنها را پذیرفت. هرچند او در روش بیان نوآوری داشته، ولی نوآوری در روش دلیل پذیرش ادله نیست و نواقص منطقی، تاریخی و ... را جبران نمی‌کند، و کار او نیز نمی‌تواند خدش‌های به عصمت امام علی علیه السلام وارد کند. آمدی متکلمی است که سعی دارد در اثبات ادله خود از ابزار تاریخ، روایت و ... بهره ببرد، اما در این امر موفق نبوده، تلاش او در این زمینه نشان می‌دهد که سررشته‌ای در تاریخ، رجال و ... ندارد.

#### منابع و مأخذ

۱. *قرآن کریم*.
۲. آمدی، سیف‌الدین، ۱۴۲۳ ق، *أبکار الأفكار فی اصول الدین*، به کوشش احمد محمد المهدی، قاهره، دار الکتب.
۳. آمدی، سیف‌الدین، ۱۴۲۴ ق، *غایه المرام فی علم الکلام*، بیروت، دار الکتب العلمیه.
۴. ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبة الله، ۱۴۰۴ ق، *شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید*، قم، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی.
۵. ابن بابویه، محمد بن علی، ۱۳۷۶، *الأمالی*، تهران، کتابچی.

٦. ابن بابويه، محمد بن علي، ١٤١٧ق، *الأمالى*، قم، مؤسسة البعثة.
٧. ابن حجر عسقلاني، أحمد بن علي، ١٤١٢ق، *الإصابة في تمييز الصحابة*، بيروت، دار الجيل.
٨. ابن حزم، علي بن احمد، بي تا، *الاحكام في اصول الاحكام*، بيروت، دار الآفاق الجديده.
٩. ابن حزم، علي بن احمد، بي تا، *الفصل في الملل والأهواء والنحل*، قاهره، مكتبة الخانجي.
١٠. ابن سعد، محمد بن سعد، ١٤١٠ق، *الطبقات الكبرى*، بيروت، دار صادر.
١١. ابن عبدالبر، يوسف بن عبدالله، ١٤١٢ق، *الاستيعاب في معرفة الأصحاب*، بيروت، دار الجيل.
١٢. ابن عساكر، علي بن حسن، ١٤١٥ق، *تاريخ دمشق*، بيروت، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع.
١٣. ابن قتيبه، عبدالله بن مسلم، ١٤١٠ق، *الإمامة والسياسة*، بيروت، دار الأضواء.
١٤. ابن معين، يحيى، ١٤٠٥ق، *تاريخ ابن معين - رواية ابن محرز معرفة*، دمشق، مجمع اللغة العربية.
١٥. إربلي، علي بن عيسى، ١٤٠٥ق، *كشف الغمة في معرفة الأئمة*، بيروت، دار الأضواء.
١٦. اشعري، علي بن اسماعيل، ١٤٠٠ق، *مقالات الإسلاميين واختلاف المصلين*، ويسبادن، فرانس شتاينر.
١٧. بخارى، محمد بن إسماعيل، ١٤٠٧ق، *صحيح بخارى*، بيروت، دار ابن كثير.
١٨. بلاذري، احمد بن يحيى، ١٤١٧ق، *أنساب الأشراف*، بيروت، دار الفكر.
١٩. بيات، سميّه، ١٣٩٢، *بورسي ماهيت علم و ادراك و تأثير آن در چيستي وحى از ديدگاه سيف الدين آمدى*، پايان نامه كارشناسي ارشد الهيات و معارف اسلامي، دانشگاه زنجان.
٢٠. پورسيد حق شناس، محسن، ١٣٩٧، *نبوت در نگاه سيف الدين آمدى با تكيه بر كتاب ابتكار الافكار في اصول الدين*، پايان نامه كارشناسي ارشد فلسفه و كلام اسلامي، دانشگاه اديان و مذاهب.
٢١. حاكم نيشابوري، محمد بن عبد الله، ١٤١١ق، *المستدرک على الصحيحين*، بيروت، دار الكتب العلمية.
٢٢. حر عاملي، محمد بن حسن، ١٤٠٩ق، *وسائل الشيعة*، قم، مؤسسة آل البيت عليه السلام.
٢٣. حسيني ميلاني، علي، ١٣٨٩، *جواهر الكلام في معرفة الإمامة والإمام*، قم، مركز الحقائق الإسلامية.
٢٤. حلي، حسن بن يوسف، ١٤١٥ق، *مناهج اليقين*، تهران، اوقاف و امور خيريه.
٢٥. خطيب بغدادى، احمد بن علي، ١٤٢٢ق، *تاريخ بغداد*، بيروت، دار الغرب الإسلامى.
٢٦. خندان، علي اصغر، ١٣٩٣، *مغالطات*، قم، بوستان كتاب.
٢٧. داوودى، سعيد، ١٣٩٨، *ازدواج ام كلثوم مظلوميتى ديگر*، قم، نشر امام علي بن ابيطالب عليه السلام.
٢٨. ذهبى، محمد بن احمد، ١٤١٣ق، *سير أعلام النبلاء*، بيروت، مؤسسة الرسالة.

دفاع از عصمت امام علی علیه السلام در مواجهه با الزامات سیفالدين آمدی در كتاب أباكار الأفكار □ ۱۰۷

۲۹. سبحانی، جعفر، ۱۳۸۷، *فروع ولایت*، قم، مجمع جهانی اهل البيت علیهم السلام.
۳۰. سیوطی، عبدالرحمان بن ابوبکر، ۱۴۲۵ق، *تاریخ الخلفاء*، مکه، مکتبه نزار مصطفى الباز.
۳۱. شبلی نعمانی، محمد، ۱۳۸۶، *تاریخ علم کلام*، ترجمه محمدتقی فخرداعی گیلانی، تهران، اساطیر.
۳۲. شکیبایرقدی، منصوره، ۱۳۹۶، *مکان و زمان از نظر سیفالدين آمدی، تصحیح و شرح بخش مکان و زمان کتاب النور الباهر فی الحکم الزواهر*، پایان نامه کارشناسی ارشد تاریخ.
۳۳. طباطبایی، محمدحسین، ۱۳۹۰ ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
۳۴. طوسی، خواجه نصیر، ۱۴۰۷ ق، *تجربید الاعتقاد*، قم، مرکز نشر مکتب اعلام الاسلامی، چ ۱.
۳۵. عاملی، سید شرف الدین، ۱۳۹۰، *المراجعات ترجمه میرزا ابوالفضل نجم آبادی*، قم، مؤسسه آیت الله بروجردی.
۳۶. عسکری، مرتضی، بی تا، *عصمة الانبیاء و الرسل*، بی جا، بی نا.
۳۷. عسگری وادقانی، عبدالرضا، ۱۳۹۱، *دایرةالمعارف صحابه پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم*، تهران، شرکت چاپ و نشر بین الملل.
۳۸. علم الهدی، علی بن حسین، ۱۴۰۷ ق، *الشافی فی الامامة*، تهران، مؤسسه الصادق علیه السلام.
۳۹. علم الهدی، علی بن حسین، بی تا، *تنزیه الانبیاء*، قم، شریف رضی.
۴۰. فخررازی، محمد بن عمر، ۱۴۰۹ ق، *عصمة الانبیاء*، بیروت، دار الکتب العلمیه.
۴۱. گرگین، باقر، ۱۳۸۹، «نظری بر بعضی از اندیشه ها و سلوک فکری سیفالدين آمدی»، *مطالعات تقریبی مذاهب اسلامی*، ش ۱۹، ص ۳۹ تا ۴۶.
۴۲. مسعودی، علی بن ابراهیم، ۱۴۱۷ ق، *اثبات الوصیة للامام علی بن ابیطالب علیه السلام*، مسعودی، قم، انصاریان.
۴۳. مفید، محمد بن نعمان، ۱۳۹۶ ق، *الفصول المختاره من العیون والمحاسن*، قم، کتابخانه داوری.
۴۴. میلانی، سیدعلی، ۱۳۸۷، *افسانه خواستگاری*، قم، الحقایق.
۴۵. نصر بن مزاحم بن سیار منقری، ۱۴۰۳ ق، *وقعة صفین*، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
۴۶. نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد، ۱۴۰۵ ق، *تلخیص المحصل*، بیروت، دار الاضواء.
۴۷. نووی، یحیی بن شرف، بی تا، *تهذیب الأسماء واللغات*، بیروت، دار الکتب العلمیه.
۴۸. نیشابوری، محمد بن عبدالله، ۱۴۱۱ ق، *المستدرک علی الصحیحین*، بیروت، دار الکتب العلمیه.
۴۹. یاورى سرتختی، محمدجواد، ۱۳۸۶، «بازخوانی زمان و علت بیعت امام علی علیه السلام با ابوبکر»، *دو فصلنامه تاریخ اسلام در آینه پژوهش*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رضی الله عنه، ص ۲۱۳ - ۱۹۳.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی